

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خدای متعال را شکرگزار هستیم که علیرغم خواست معاندین و دسیسه‌های آنها و بخشی از و پاره‌ای از سوءمدیریت‌ها و امثال ذلک درعین حال در امنیت کامل انتخابات انجام شد و شاید اگر بعضی از اختلالات که حالا ان‌شاءالله عمدی نبوده، مشارکت هم بیش از این بود، چون صبح شاید حدود دو ساعت بعضی جاها شاید هم بیشتر رأی‌گیری انجام نمی‌شد یا در اثر این‌که مال شورای شهر الکترونیکی بود و آن بعضی از دستگاه‌های خیلی جاها خراب بود و نمی‌توانستند انجام بدهند، من جمله خودم که در قم رأی دادم و بعد رفتم تهران، آن دستگاه کار نمی‌کرد و دستی برای شورای شهر رأی گرفتند. و خب جاهایی هم گزارش‌هایی بود که مردم در اثر طولانی شدن یا نرسیدن برگه‌ها در بعضی جاها، جاهای مهم هم گفته می‌شد، حالا البته باید تحقیق بیشتری بشود که اعتماداً بر همین دستگاه‌ها تعرفه‌های شورای شهر را توزیع نکرده بودند، حالا استانداری آن‌جا، فرمانداری آن‌جا یا و حتی بعضی جاها مثلاً از تهران تعرفه‌های آن‌ها نرفته بود، فراموش شده بود یا آن مسئول بعداً مثلاً، این جور اختلالاتی که بود که البته حالا ما دلیلی نداریم که معاذالله بگویم روی عناد و تعمد و این‌ها بوده، بالاخره حالا، ولی در عین حال خب الان نمی‌دانم آراء چقدر بود، دیشب تا ما بودیم که از چهل و پنج درصد بالا رفته بود، حالا تا ساعت یازده و خرده‌ای بیست و هفت میلیون و خرده‌ای بود شاید، دیگر حالا نمی‌دانم.

علی‌ای‌حال آبرومند بالاخره الحمدلله برگزار شد و خدای متعال هم ان‌شاءالله بقیه‌اش را هم بخیر کند هرکس ان‌شاءالله مورد رأی مردم و بعد تنفیذ ولیّ امر دام ظلّه العالی قرار می‌گیرد ان‌شاءالله بتواند خدمت واقعی به جامعه داشته باشد، مشکلات به اذن‌الله تبارک و تعالی با دست تدبیر آن‌ها و همگان ان‌شاءالله کاهش پیدا کند، برطرف بشود ان‌شاءالله و ان‌شاءالله بشود ایران یک نمونه‌ی خوبی برای حکومت دینی و الهی ان‌شاءالله که هم در پرتو آن معنویت ارتقاء پیدا کند، تأمین بشود، تضمین بشود و هم رفاه اجتماعی و ان‌شاءالله جهات مادی زندگی مردم هم ان‌شاءالله به‌طور شایسته تأمین بشود. چون حکومت اسلامی واقعیتش همین است که هردو امر را تأمین بکند ان‌شاءالله اگر بنحو صحیح محقق بشود و انجام بشود.

خب بحث در این بود که در مورد مواردی که امر دائر بین حجت تعینی و تخیری است آیا وظیفه یا آن‌که درواقع هست آن حجت تعینییه هست یا حجت تخیرییه؟ خب در مصباح الاصول محقق خوئی قدس‌سره فرمودند که تعینییه است و دلیلش هم یک دلیل واضحی و روشنی است که بزرگان عدیده‌ای فرمودند این را که خب آن معین را ما می‌دانیم حجت است، آن دیگری که احتمال می‌دهیم عدل این حجت باشد مشکوک است حجت آن؛ پس این معلوم الحجیه است آن مشکوک الحجیه است و همان‌طور که در ابتدای بحث ظنون

تنقیح شده شک در حجت مساوق با عدم حجت است؛ بنابراین آن دیگری را شک در حجتش داریم و این شک مساوق با عدم حجت است قهراً آن حجت نمی‌شود و همین است که محتمل التعینیه هست حجت خواهد شد. این بیانی است که آن‌جا داریم، در تنقیح و شرح عروه و بحث تقلید دوتا کلام از ایشان هست یکی در ذیل مسأله‌ی سیزدهم بود که متعرض شدیم که آن‌جا برای حجت تخییره ابتداءً فرمودند معقول نیست اصلاً حجت تخییره و دوران امر بین تعیین و تخییر در حجت امراً لا یعقل. و قهراً از مجموع کلام استفاده شد که یعنی تخییر شرعی لا یعقل، اما می‌تواند شارع حجت را به‌جوری جعل کند که نتیجه‌اش تخییر عقلی بشود و به این معنا تعیین و تخییر لا بأس به. که یک صورت برای او هم تصویر شد که ممکن است، مثلاً بگوید این را این قول را، قول مفتی را اگر اخذ کردی حجت است، آن را هم می‌فرماید اگر اخذ کردی حجت است که جایی که اخذ نکند هیچ‌کدام حجت نمی‌شود. این لا بأس به. مثل موارد تعارض دو نص که شارع بفرماید که «بأيهما اخذت من باب التسليم وسعك» این‌جا هم بفرماید «بأى فتوى المفتين اخذت وسعك» این را اخذ کردی آن را هم اخذ کردی که حجت مشروط به اخذ باشد که نتیجه چی می‌شود؟ آن شخص عقلش حکم می‌کند به تخییر، خب خواستی به این اخذ کن تا این بشود حجت، خواستی هم به آن اخذ کن که آن بشود حجت. این فرمایشی است که آن‌جا فرمودند.

اما در مسأله‌ی تقلید اعلم و این‌که اگر ما شک کردیم که آیا قول اعلم فقط حجت است یا مخیر هستیم در موارد اختلاف بین تقلید اعلم و مفضول و غیر اعلم، این‌جا تفصیل قائل، اصلاً ظاهر کلام حالا این است تا ببینیم که جمع بین این. در این‌جا می‌فرمایند اشکالی در حجت تخییره نمی‌فرمایند کأنّ حجت تخییره امراً معقول ولی تفصیل قائل است. به این‌که تارةً مراد ما، من تخلص می‌کنم کلام را به‌خاطر این‌که همه‌ی جهانش که این‌جا مورد بحث ما نیست. می‌فرمایند تارةً مقصودمان از حجت منجزیت است و تارةً مقصودمان از حجت معذرت است. در مواردی که دوران امر بین تعیین و تخییر می‌شود به این معنای حجت یعنی منجزیت، این‌جا تخییر، حجت تخییره است. آن‌جایی که حجت به معنای معذرت است آن‌جا تعیین است. حالا توضیح ذلک؛ ما این دومی را مقدم می‌داریم بر اولی که واضح‌تر و حالا روشن‌تر است. می‌فرمایند گاهی حجت به معنای معذرت است به‌خاطر این‌که لولا حجت این‌که حجتش محل کلام است، آن‌جا منجزی وجود دارد و تکلیف منجز است بر ما. مثل این‌که مکلف علم اجمالی دارد که شارع احکامی دارد و به این علم اجمالی کبیر و گسترده که می‌داند در زمینه‌های مختلف شارع احکام دارد، دین اصلاً معنایش همین است که شارع امر و نهی دارد، حلال و حرام دارد، در کنار معارفش، در کنار عقائدش این‌ها را هم دارد؛ پس علم اجمالی انسان دارد، این علم اجمالی کبیر همه‌ی تکالیف محتمله را منجز می‌کند اگر واقعیت داشته باشد. ما اگر این‌جا دنبال حجت می‌گردیم برای تنجیز دنبال حجت نمی‌گردیم برای تعذیر دنبال حجت می‌گردیم، می‌دانیم تکالیف بر ما منجز است. و یا در شبهات حکمیة قبل الفحص آن‌جا هم ولو علم نداشته باشیم ولی احتمال می‌دهیم آن‌جا هم به این احتمال منجز است، اگر دنبال تکلیف، دنبال حجت می‌گردیم می‌خواهیم معذر پیدا بکنیم. چون اگر به او اثماً کردیم و خلاف واقع درآمد معذور باشیم، این معذر ما باشد.

س: به‌خاطر این‌که المنتجز لا یتنجز ثانیاً هست؟

ج: حالا لابد شاید همین باشد در نظر ایشان.

و یا این که مواردی که در خصوص مورد، نه به آن علم اجمالی کبیر، در خصوص مورد علم اجمالی مثلاً داریم، مثلاً از شرع فهمیدیم به این که نماز لا یسقط بحال یا نه برای انسان‌ها متعارف در حالات متعارفه ساقط نیست، مثلاً مسافرت انسان رفت حتماً نماز ساقط نیست. حالا یک جاهایی است که شک داریم نماز قصر هست یا تمام هست این علم اجمالی در خصوص مورد وجود دارد، ولو علم اجمالی کبیر ما هم غمض عین کنیم یا آن منحل شده باشد در اثر این که موارد فراوانی را در صحنه‌های مختلف علم پیدا کردیم یا استنباط کردیم یا هرچی. خب این جا اگر شخص بخواهد، یعنی هر عامی‌ای که متوجه، می‌داند یا نماز قصر بر او واجب است یا نماز تمام، دنبال منجز نمی‌گردد این جا، منجز وجود دارد، می‌خواهد با تقلید معذر پیدا کند که این آقا گفته این جا قصر است، خب ما قصر می‌خوانیم بعداً معلوم شد تمام بوده می‌گوییم آن آقا گفته بروید سراغ او، معذر ما هست؛ شارع این را حجت قرار داده بوده یا برعکس. این جاها را ایشان می‌فرماید این جور جاها می‌فرماید تعیین است نه تخیر، چرا؟ برای خاطر این که مفروضان این است که تکلیف منجز است و اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینی. می‌دانیم اگر به این محتمل التعیین عمل کنیم قطعاً فراغ ذمه، یعنی تعذیر هست؛ اگر به او عمل کنیم نمی‌دانیم تعذیر هست یا نیست. پس می‌دانیم مثلاً اگر به قول اعلم عمل کنیم حتماً معذور هستیم اگر قول اعلم مخالف با واقع در آمد و آن تکلیف منجز اگر ما انجام‌اش ندادیم عذر داریم، معذر هستیم؛ اما اگر برویم به قول مفضول عمل کنیم بعد از آن که فرض این است ادله‌ای نداریم بر حجت و این‌ها، فقط در موارد شک داریم می‌گوییم، خب شک داریم که آیا از عهده‌ی آن تکلیف درآمدم، یعنی معذور هستیم، نیستیم؟ خب الاشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینی. در این صورت که حجت به معنای معذرت است حرف همان است که در مصباح الاصول گفت شده، این صورت درست است و آن حرف مال این صورت باید گفت هست.

اما اگر حجت به معنای منجزیت است که این در کجاست؟ در جایی است که لولا این دو دلیلی که ما یعنی این دو طریقی که ما الان در حجت آن شک داریم لولا این ما منجزی بر واقع نداریم. مثل این که علم اجمالی کبیر ما منحل شده و مجتهد هم فحص کرده یا مقلد خودش هم فحص کرده حسابی، می‌بیند هیچ دلیلی در مقام جزء این دوتا دیگر نیست، پس منجزی مع الغض از این دوتا وجود ندارد. در این جا اگر چیزی گردن گیر من بخواهد بشود به خاطر حجت این‌ها هست، و الا من نه علم اجمالی دارم لا کبیر لا صغیر که مربوط به مقام باشد و شبهه‌ی قبل الفحص هم نیست، فحص هم کردم حسابی و امر دائر شده فقط به همین دوتا، هیچی دیگر نیست. پس محل غص از این‌ها منجزی وجود ندارد، تنجزی وجود ندارد. حرف سر این است که این‌ها حجت هستند به معنای این که تنجیز کنند أم لا؟ حالا این جا، این جا را ایشان می‌فرمایند که تخیر است. حجت، تخیری است. چرا؟ برای خاطر این که می‌فرمایند جامع بین این فتوین؛ یکی از این دوتا فتوا، ما می‌دانیم این بر ما حجت است و ما مکلف به او هستیم. انما الکلام در خصوصیت این جامع و این احدی است که در فتوای اعلم وجود دارد یا خصوصیتی است که در فتوای مفضول وجود دارد. این جا خب ما نسبت به اصل مطلب که احد باشد شکمی در آن نداریم، نسبت به خصوصیت مُنشأً از فتوای اعلم شک داریم، خب برائت جاری می‌کنیم. نسبت به خصوصیت این هم شک داریم برائت جاری می‌کنیم. و این برائت‌ها هم تعارضی با هم ندارند چون آن جامع، آن احد را که نمی‌توانیم از آن برائت جاری بکنیم، چون اولاً حالا یکی این که آن احد برائت از آن جاری نمی‌شود چون اطلاق است و اطلاق گفتیم که سعه است، از آن معنا ندارد، علاوه بر این که خب برائت از او ترخیص در مخالفت قطعیه است مثلاً؛ پس از آن که

نمی‌توانیم. ما احد را می‌دانیم واجب است، حالا این حجت است یا آن حجت است برائت جاری می‌کنیم. پس می‌شود تخییر، شما احد حالا خواستی او را بیاور، آن احد را در ضمن آن بیاور؛ آن فتوا یا در ضمن این فتوا بیاور.

س: یعنی احتمال خصوصیت قول ... را هم می‌دهیم در مقام؟

ج: بله.

س: یا نه، دوران بین اعلم و عالم در این است که یا خصوصی عالم یا عالم و اعلم مخیراً که بشود مقام فرض ما؛ یعنی مقام فرض ما این است که یا خصوص اعلم یا نه، خصوصیت اصلاً نیست ...

ج: اصلاً نیست دیگه، اگر تخییر...، بله دیگه این خصوصیت این...

س: دوران بین بین خصوصیت و عدم خصوصیت است نه خصوصیتین...

ج: گاهی ضدان هستند؛ گاهی متناقضان هستند، موارد فرق می‌کند.

س: نه، مشابهنش را من کار ندارم چیه که ضدان بشود یا ضدان نشود. أخذ به قول اعلم و أخذ به قول عالم دوران بین خصوصیتین نیست؛ دوران بین خصوصیت و تقید یا اطلاق است.

ج: نه، دوتا خصوصیت است. اطلاق مال احد است، جامع است ولی این جامع است با یک خصوصیت، آن جامع است با یک خصوصیت، خب حالا این را عبارت‌شان را هم بخوانیم که بعد از این‌که فرمودند که حجیت به دو معنا است. می‌فرمایند

«فهناك مقامان للكلام: المقام الأول ما إذا كان الواقع غير منجز على المكلف لان المورد تجرى فيه الأصول النافية للتكليف» علم اجمالی ندارد، شبهات حکمیه قبل الفحص هم نیست، چون فحص کامل گفتیم کرده؛ فقط همین است که اگر بخواهد چیزی به گردن من بیاید مال همین قول این فتوای این یا این است. چیزی دیگری حتماً نیست. خب این‌جا اصول نافی است که اصلاً هم برائت عقلی هم شرعی است «و انما يتنجز» آن مورد «بالحجة الواصلة إليه و قد دار الأمر فيه بين الحجة التعيينية و التخييرية، و التحقيق أن الأصل يقتضى التخيير حينئذ»

س: تعین و تخییر یعنی چی؟ تعین و تخییر یعنی این‌که بین خصوص اعلم یا تخییر بین اعلم و عالم.

ج: خب بله، ظاهرش که این است دیگه، بله، بله، خب بله، مگر ما غیر از این می‌گوییم؟

س: شما می‌فرمایید که خصوص حرف علم بخصوصیت یعنی مفتی‌به آن مثلاً

ج: بله، حالا همین‌جور می‌گویند. حالا اول بگذارید عبارت خوانده بشود.

س: مفتی‌به را کار نداریم

ج: بله

س: مقام؛ مقام أخذ به قول است.

ج: بله، «دار الأمر فيه بين الحجية التعيينية و التخييرية، و التحقيق أن الأصل يقتضى التخيير حينئذ و ذلك لان حال المقام حال الدوران بين التعيين و التخيير فى الاحكام. و قد ذكرنا فى محله أنه مورد للتخيير و ذلك للعلم بالإلزام بالجامع بين الشئيين أو الأشياء و الشك فى مدخلية الخصوصية فى الواجب و عدمها، و هو على ما ذكرناه فى محله من الشك فى الإطلاق و الاشتراط و معه تجرى البراءة عن التقييد لأنه كلفة زائدة و ضيق، و حيث ان التقييد بالخصوصية مشكوك فيه للمكلف فيدفع بالبراءة فان العقاب على المجهول حينئذ عقاب بلايان و فى المقام التكليف بالجامع بينهما اعنى أحدهما لا بعينه معلوم لا شك فيه و انما الشك فى أن خصوصية هذا أو ذاك»

س: ذاك يعنى چه؟ هذا أو ذاك؟

ج: اعلم، غير اعلم

س: نه، نه، نه

ج: آقا، يعنى

س: هذا يعنى تعيين، ذاك يعنى تخيير

ج: نه

س: مقام قبلش حاج آقا، هذا أو ذاك كه شما داريد مشاژ اليه از كجا مى آوريد؟

ج: دقت بفرمايد! «فى أن خصوصية هذا أو ذاك هل لها مدخلية فى متعلق الوجوب أو لا مدخلية لها؛ متعلق الوجوب و لا شبهة فى أن اعتبار الخصوصية كلفة زائدة و موجب للضيق على المكلف فمقتضى أصالة البراءة أن الخصوصية غير معتبرة فى متعلق الوجوب و على الجملة ان دوران الأمر بين التعيين و التخيير من الشك فى الإطلاق و التقييد بعينه إذا عرفت هذا فنقول: إن الحجية فى مفروض الكلام لما كانت بمعنى التنجيز فقط، و دار أمرها بين التعيينية و التخييرية كان ما أدت إليه إحدى الفتويين لا على التعيين منجزاً على الفرض و أما ما أدت إليه إحداها المعنية فلا علم بتنجزه بحيث لو تركه المكلف يستحق العقاب عليه و لو مع الإتيان بما أدت إليه فتوى الآخر فحيث أن المكلف يعلم بتنجز ما أدت إليه إحدى الفتويين غير المعنية و يشك فى تنجز ما أدت إليه إحداها المعنية و هو تكليف زائد مشكوك فيه فمقتضى أصالة البراءة عدم توجه التكليف بالخصوصية الزائدة المشكوك فيها فان العقاب عليها عقاب بلا بيان. و معه يتخير المكلف بين أن يأخذ بهذا أو بذاك، و لا يمكنه ترك العمل على طبقهما معاً. و أما ترك العمل بهذا بخصوصه أو ذاك كذلك فهو مرخص فيه حسب ما تقتضيه أصالة البراءة عن التقييد فالأصل فى دوران الأمر بين التعيين و التخيير فى الحجية بمعنى المنجز يقتضى التخيير كما هو الحال فى التكاليف الشرعية» خب، اين مقام اول كه ما مقام دوم قرارش داديم در بيان مان.

«اما المقام الثانى: ما إذا كان الواقع منجزاً على المكلف بالعلم الإجمالى الكبير أو العلم الإجمالى المتحقق فى بعض الموارد و لم يترتب على حجة الحجة سوى التذير على تقدير الخلاف، و دار الأمر بين الحجية التعيينية و التخييرية و الأصل حينئذ يقتضى الأخذ بما يحتمل تعينه، و ذلك لأن الواقع منجز على المكلف و لا مناص من أن يخرج عن عهده، و لا

إشكال فى أن العمل على طبق ما يحتمل تعينه فى الحجية معذور قطعاً لأنه إما حجة معينة أو أنه أحد فردى الحجّة التخييرية. و أما العمل بما يحتمل أن يكون حجة تخييرية فلم يحرز كونه معذوراً، إذ نحتمل أن لا تكون حجة اصلاً فلا يؤمن من العقاب بالاعتماد عليه، و العقل قد استقل بلزوم دفع الضرر المحتمل بمعنى العقاب و هذا هو الذى يقال: الشك فى الحجية يساوق القطع بعدمها و حيث أنا بينا فى أوائل الكتاب أن الاحكام الواقعية منتزعة على كل مكلف بالعلم الإجمالى الكبير للعلم بان فى الشريعة أحكاماً إلزامية وجوبية أو تحريمية فتكون حجة الحجج التى منها فتوى الفقيه معذرة فحسب و قد عرفت أن دوران الأمر بين الحجّة التعيينية و التخييرية بهذا المعنى مورد لقاعدة الاشتغال و الأصل فيه يقتضى التعيين».

خب بحسب ظاهر امر كائنه بين اين فرمايش كه از صفحه مثلاً 119 شروع مى شود چند صفحه با آن كه بعداً در صفحه 135 كه در جلسه قبل بيان كرديم و امروز هم اشاره كرديم به آن يك تهافتى كائنه وجود دارد.

ايشان چرا فرمودند حجّيت تخييره لا معنا له؟ چون فرمودند كه حجّيت به معنای طريقيّت است. يكى از اين دوتا طريق است، من تو را عالم به يكى از اين دوتا مى دانم؛ اين لا معنا له؛ چون گفتند حجّيت يعنى طريق است و يعنى من تو را عالم مى دانم به اين مفاد، به اين مفاد اين حجتى كه قائم شده اين فتوا يا اين خبر يا اين ظاهر، تو عالم به اين هستى، من تو را عالم مى دانم. من تو را عالم به يكى از اين دوتا مى دانم. اگر سؤال كنيم عالم به اين؟ مى گويد نه، عالم به اين؟ نه، عالم به يكى از اين دوتا، اصلاً اين معقول نيست. حالا سؤال ما اين است از محضر مبارك ايشان، شما مى خواهيد بفرماييد ما سه تا حجّيت داريم. يك حجّيت فقط براى طريقيّت است، يك حجّيت فقط به معنای معذريت است؛ طريقيّت ديگه توى آن نيست. يك حجّيت به معنای منجزيت است ديگه طريقيّت توى آن نيست؛ يعنى كائنه مجعول مستقيماً منجزيت است. مجعول مستقيماً معذريت است

س: آثارش نيست يعنى.

ج: آثار نيست. اصلاً شارع مى گويد «جعلت هذا منجز» نه طريقت و نه اين كه تو را عالم مى دانم. اين را من منجز قرار دادم. مثل احتمال قبل الفحص، احتمال منجز، حق مولا اين است كه اگر احتمال دادى فحص نكردى اين حقت درحقيقت ناشى از حق مولويت مولا است كه احتمال كارى است. يك وقت اين طور مى خواهيد بفرماييد كه ما سه چيز داريم تارّه حجّيت به معنای جعل منجزيت، به طريقيّت اصلاً ربط ندارد. تارّه مى بينند جعل معذريت است. به طريقيّت ربط ندارد، يك وقت هم طريقيّت است. مى خواهيد بفرماييد سه چيز داريم. يا نه ما يك چيز داريم كه آن طريق است. خاصيت طريق اين است كه...

س: تعذير و تنجيز.

ج: تعذير و تنجيز است. اگر بخواهيد بفرماييد ما سه چيز داريم خب سؤال اين است كه چرا آن جا فقط روى طريقيّت حساب كردى تو؟ فرموديد لا يُعقل است؟ خب بايد روى هر سه تايش حساب بكنى، اگر مى فرماييد به اين كه نه، ما يك چيز داريم. آن ها آثار هستند. يعنى آن كه مياشترتاً از شارع سر مى زند، از جاعل سر مى زند طريقيّت است. يعنى آن شخص را عالم دانستن است. وقتى او را عالم دانستى اثرش اين است كه ...، خب اثر علم تعذير است، اثر علم تنجيز است، خب بر آن بار مى شود. خب اگر اين است خب اين جا هم، اين جا نبايد بفرماييد كه، در يك صورت حجّيت تخييره است، در يك صورت

حجّیت تنجیزیه است. تفصیل دیگره معنا ندارد. چیزی که غیر معقول است. این یک تهافتی بین آن جا و این جا کأته دیده می شود.

اما اگر بیایم توجیه کنیم بگویم این تعیین و تخییری که در این جا می فرمایند؛ در صفحه 119 و این جا که تفصیل می دهند این تسامحی در این هست. در این جاها می روند سر آن مفاد نه فتوا و طریقیّت فتوا و این ... در این موارد می خواهند سر آن وجوب و حرمت و این ها محاسبه می کنند.

س: مفتی به شان؟

ج: آره،

س: کجا چنین حرفی زده شده؟

ج: به خاطر همین که آن احد و که واجب و این ها همان مفتی به ها است

س: أخذ به مفتی به است

ج: مفتی به ها است

س: أخذ است دیگره، حجّیت که مفتابه بعد از أخذ واجب می شود. آن چه که صحبت از معذریّت می شود و منجزیت؛ آن اخذ... صحبت از ... تخییر و تقیید است و الا اصلاً از مقام خارج است

ج: نه، می خواهند بگویند که ما چون می دانیم احتیاط بر ما واجب نیست. حالا یا جاهایی ممکن نیست؛ یا می دانیم شارع از عباد احتیاط به آن معنا نخواست؛ احتیاط واقعی. خب این را نخواست و مسلّم است بنحو اجمال که قول علماء و فقهاء حجت است. و باب تقلید بر روی عباد منسد نیست، مثل حلیون که به آن ها نسبت داده می شود؛ دعاء حلب که آن ها ترک تقلید را حرام می دانستند. نه، این جور نیست. وقتی که این جور نبود پس ما به این مقدمه می فهمیم که فتوای این مفتی به این ها گردنگیر ما است. منتها خب، جامع این را می دانیم گردنگیر است، خصوصیت مفتی به این یا خصوصیت مفتی به مشکوک است. فلذا است که به او أخذ می کنیم؛ به آن جامع و از او نمی توانیم برائت جاری بکنیم. اما از خصوصیت مفتی به این، از خصوصیت مفتی به آن برائت جاری می کنیم. پس ما درواقع اگر این جوری مسئله را محاسبه کنیم نه به معنای طریقیّت این فتوا یا طریقیّت آن فتوا.

س: آن وقت دیگره چه طور می شود بحث بحث دوران در مقام حجّیت

ج: بله؟

س: آن وقت چه طور می شود بحث؛ آن وقت می شود مسئله فقهیه، نمی شود دوران در مقام حجّیت منجزیه در مقابل حجّیت معذر، تأثیر فرمایش ایشان این است. می گوید دوران امر در مقام تعیین و تخییر حجّیت معذریه، دوران بین تعیین و تخییر بین حجّیت منجزیه...

ج: تسامح در... یعنی اگر حجّیت می شد تخییری و تنجیزی باشد؛ اگر می شد می شد به آن

لسان، به آن ادبیات گفت. حالا نمی‌شود ولی چون این رائج در السنه علماء هست و در واقعش این جور نیست؛ مال مفتابه است ما به ادبیات آن‌ها داریم این جوری بیان می‌کنیم. ولی واقعش نه، مثلاً این جوری نیست. خب این جور هم بیان کردن اولاً خب طبق همان حرف‌هایی که قبلاً زده شد مناقشاتی دارد که حالا دیگه می‌گذاریم برای بعد چون الان خیلی وقت گذشته؛ آقایان تشریف آوردند. حالا شما این دو مقام را هم باز یک تأملی بفرمایید ببینید که...

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.